

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از نشریه عقاب شماره سوم- ارگان تئوریک-(MLOA)

۰۵ جولای ۲۰۱۲

سلسله دروس آموزشی اندیشه پیشرو عصر

درس شماره ۱

مکتبی برای شناخت و تغییر جهان

ترجمه از فرانسوی به فارسی دری

یاد داشت مترجم:

- منبع: سازمان انقلابی "راه پرولتری" فرانسه (منبع ر. پ)
- مقدمه نوشته بیشتر رنگ فرانسوی و اروپائی دارد و بعضی تذکرات آن مختص به آنجاها می باشد.
- طبقات زحمتکش در ممالک پیشرفته صنعتی عین خصوصیات و جزئیات زندگی فردی، خصوصی و فرهنگی طبقات زحمتکش در کشور های عقب نگهداشته شده را ندارند، به جز استثمار بیرحمانه و اختناق شدیدی که بر آنها یک سان اعمال می گردد.
- در کشور عقب نگهداشته ای چون افغانستان که طبقه کارگرش با ویژگی خاص کارگران کشور های غربی نیست، بسیاری از نکات مبارزه کارگری جوامع غربی نامأنوس به نظرخواهد رسید، ولی به عنوان اندوخته های نظری، اشکالی نخواهد داشت اگر بر آنها تأمل صورت گیرد.
- اقتباس و استفاده معنوی از دروس تهیه شده توسط «ر. پ» به معنی تأیید بی چون و چرای سیاست ها و عملکرد مبارزاتی آنها نمی باشد.

یک) فقط به انتظارنشستن و ضربات را تحمل نمودن یا بسیج برای دگرگونی جامعه؟ کدامیک؟ شاید انگیزه ها برای اشتراک در این سلسله دروس برای همه ما یکی نباشد، ولی حد اقل یک دلیل مشترک وجود دارد و آن: اراده تغییر یک چیزی در زندگی ما، به عوض آن که در برابر حوادث و مظالم غیر فعال مانده و همه چیز را متحمل شویم. درک این نکته به خودی خود قدمی است به پیش.

ممکن برای بعضی از ما ، انگیزه صرفاً «تغییر خود» باشد. طورمثال: دانستن آنچه نمی دانیم ؛ درک آنچه هنوز به درک آن نرسیده ایم... این ها همه نکو اند، ولی کافی نیستند. انسان نمی تواند به تغییر خود دست یابد، مگر آن که به نحوی از انحاء ، جهان ماحول خود را تغییر دهد.

برای رفقای دیگر، بدون شک جمعی کثیر، سؤال در قدم اول دگرگونی شرايطی است که زندگی روزمره شان را می سازد. و آن سؤال این است که چگونه مبارزه در کارخانه (فابریکه) را می توان دوباره راه انداخت، زیرا مردم قیمت گزافی از نبود آن می پردازند ؛ و آن به دلیلی که دیگر اعتباری به آن نمی دهند.

چگونه کارگران می توانند به انتظار واهی که از رفورمیست ها دارند - با وجودی که رفورمیست ها باربار به کارگران خیانت نموده اند - خاتمه دهند و چگونه ممکن خواهد بود که از دنباله روی آنها دست بردارند؟ چگونه می شود برای به دست آوردن یک سرپناه آبرومندانه در نقاط مختلف شهر به مبارزه پرداخت، در حالی که تعداد بیشماری از عمارات بدون سکنه بوده و ثروت ها در دور و بر ما انباشته شده اند ، بدون آن که ما از آنها استفاده برده بتوانیم...؟ اگر یکی از دستاوردهای این سلسله دروس برای عده ای از رفقاء در جمع ما ، کمک به تشخیص واضحت تناقضات زندگی روزمره شان جهت پیشبرد کار سازمان ما می تواند باشد... کارخوب است ولی با آنهم هدف عمده ما نیست.

مرامی را که ما برای این مکتب تعیین می کنیم به مراتب وسیعتر است، زیرا که تغییر زندگی ما خود معضله ای است بزرگتر. برای تغییر واقعی و دوامدار زندگی ما، باید جامعه را تغییر داد: باید «جهان را تغییر داد». "ر. پ" سازمان سیاسی است که سرنگونی سرمایه داری و پی ریزی سوسیالیسم ، برای ساختمان جامعه کمونیستی را به عنوان مرام تعیین نموده است. فلذا، مکتب ما یک مکتب سیاسی است که وظیفه آن تربیت رفقاء برای چنان دورنمایی می باشد. بهتر خواهد بود بگوئیم: «شروع کنیم به تربیت رفقاء»، زیرا نه دیپلومی برای کمونیسم وجود دارد و نه هم کدام درجه علمی به رسمیت شناخته شده برای مارکسیسم - لنینیسم. ما در تمام عمر به تربیت و ساختن خود می پردازیم. مبارزه در جریان عمل ما را می سازد. هدف این مکتب ساختن ما است. در این مکتب «تربیت دهندگان» هم ، در جریان حل تضادها و انطباق نظر با عمل... ، به تربیت و ساختن خود نیز می پردازند.

بی هراس در راه پرولتری برای تغییر جهان:

بعضی از شما به این نتیجه خواهید رسید که ما متهور هستیم. این راست است که ما از رویارویی با وظیفه عظیمی که در برابر ما قرار دارد ، ترسی نداریم. این افتخار ماست ؛ و برای همین است که ما هنوز بسیج هستیم، در حالی که تعداد زیادی از رفقای سابق ما به مبارزه پشت کرده اند... مگر غلط فهمی نشود، ما هر کدام خود را «هیرکول» (قهرمان اساطیری یونان باستان که در نیرومندی و دلیری و رزمجویی شهرت داشت. شبیه رستم پهلوان اساطیری شاهنامه) جا نمی زنیم. ما وانمود نمی کنیم که تمام کار را ما چند تن معدود انجام می دهیم. ولی ما منتظر نمی مانیم که «دیگران» اول بیدار شوند تا مبارزه را راه اندازند.

زمانی که انسان بخواد خانه محقری را ویران نماید تا در جای آن عمارت نوی اعمار کند ، اولاً به ویران کردن قسمتی از دیوار با کُنگ شروع می نماید تا بعداً بولدوز بتواند برای تخریب کامل آن داخل محوطه شود. متعاقب آن ، ساحه ای را به حد کافی صاف می نماید تا بتواند «کرین» را در آن جا نصب نماید. امروز خانه محقر سرمایه داری درز برداشته است، ولی ویرانی آن هنوز در دیدرس نیست و به هیچ وجه به خودی خود سقوط نخواهد کرد. بولدوز طبقه کارگر نقص تخنیکی دارد و همین که روشن شد، دفعتاً از کار می افتد. «کرین» زنگ

زده "حزب کمونسٹ فرانسه" دیگر به دردی نمی خورد و «کرین» جدید هنوز به شکل پرزه های جدا جدا وجود داشته و بسته بندی نشده است... هیچ یکی از این واقعیت ها خوشی به بار نمی آورند!

در اینصورت چه کنیم؟ دستمال های خود را از جیب بیرون نموده و منتظر بمانیم که خانه محقر بالای ما فروغلتد؟ آنهم با قبول خطر اینکه پارچه های آن بر فرق ما اصابت نماید، بدون آن که خانه محقر کاملاً فرو ریزد؟ یا این که زیر آن خانه محقر فانه بدهیم (شمعک بزیم) ، به امید این که کمی دور تر بغلتد ؛ همانگونه که رفورمیست ها عمل می نمایند؟ ما ابدأ آنچنان نخواهیم کرد!

ما قوت بازو و قدرت تعقل داریم. ما 'کلنگ داریم و آن 'کلنگ مارکسیسم - لنینیسم است. مبارزه طبقاتی هیچ گاهی ناپدید نشده که به گونه مثال، کارگران فابریکه «پوژو» ، این واقعیت را به آنتهایی که دچار شک شده بودند ، یاد دهانی کردند. کرین سازمان ، به شکل پرزه ، در بالای لاری است. شاید فقط هنوز چند پرزه کمبود باشد. کتابچه رهنمای طرز بسته بندی (کتلاک) آن کمی کهنه شده است... ما همه چیز را موجودی می کنیم؛ برای پرزه هائی که کمبود هستند ، فولاد ذوب نموده و آنها را می ریزیم ؛ کتابچه رهنمای بسته بندی کرین را با عصر و زمان توافق می دهیم...

ما تجربه وسیعی داریم و آن جنبش کارگری است. سؤال بر سر این است که چگونه آن را از خود سازیم و چگونه آن را به کارگیریم. ما تنها نیستیم: رفقای زیادی اینجا و آنجا، در فرانسه و در تمام جهان، باعین معضلات رو به روهستند و عین وظایفی را که ما برای خود تعیین نموده ایم ، آنها هم برای خود تعیین نموده اند. و ناگفته نماند که ما قدرت عظیمی داریم و آن این که ما: هیچ چیزی را از دست نمی دهیم بلکه به عکس ، زندگی دیگری، «جهانی برای فتح» را به دست می آوریم.

امروز بورژوازی قدرتمند به نظرمی رسد، ولی واقعیت آنچنان نیست. کافی خواهد بود که تضادهائی را که باعث به جان هم افتادن در میان شان می شود ، از نزدیک دید(و این چیزی است که ما در بخش اوضاع بین المللی انجام خواهیم داد) و پی برد که در کینه مسأله ، قدرت آن از ضعف خود ما و اولتر از همه ، از بی خبری ما است.

برای تغییر جهان اولاً باید آن را شناخت!

باید قوانین تکامل تاریخی شیوه های تولید را درک نمود. این را درک نمود که تکامل جامعه سرمایه داری که ما در آن زندگی می نمائیم ، به کدام مرحله رسیده است. طور مثال این را درک کنیم که چرا و چگونه سرمایه داری، که از نگاه مادی، به بشریت آن امکان پیشرفت را مهیا نمود تا جامعه نوی را اساس گذارد، امروز به مانع عمده پیشرفت بشریت مبدل گردیده است.

ما در عصر امپریالیسم به سر می بریم یعنی در عصری که نظام سرمایه داری و سرمایه مالی آن بر تمام کره زمین سلطه خود را گسترانیده است. این حاکمیت تضادهائی را باعث می شود که ما تأثیرات آن را هر روز احساس می نمائیم. این ها تضادهائی اند که میان طبقه بورژوازی و طبقه کارگر، میان کشورهای امپریالیستی و خلق ها و ملل در بند و در درون خود امپریالیسم (میان کشورهای امپریالیستی و مؤسسات انحصاری آنها) وجود دارند.

هرگاه اینجا و آنجا چنان به نظرمی رسد که تناقضات مذکور راه حل می یابند و یا اندک می شوند (کاهش مقدار تأدیه قرضه ها ، تظاهر به دست کشیدن از مسابقات تسلیحاتی و گویا بیرون برآمدن از بحران اقتصادی) ، ما به این عقیده هستیم که به عکس، آن تضادها در کل حاد شده می روند. این وضعیت به نفع ما است. هر قدر که تضادها عمیق می شوند، به همان اندازه امپریالیسم از اداره اوضاع عاجز می ماند و هر قدر که در امر تداوم حاکمیت خود

دچار مشکل می شود، به همان اندازه خطرناکتر می شود... و به همان اندازه کمونیسم به یک ضرورت عاجل مبدل می گردد.

مسأله بسیج:

اما با آن که اوضاع به گونه ای بیش از پیش کمونیسم را «فرا می خواند»، کمونیسم به خودی خود، آنچنانی که میوه پخته ای خود به خود از درخت پائین می افتد، فرا نمی رسد. در واقع استثمار و سرکوب، نیازمندی قیام توده ها را که قربانی استثمار و سرکوب اند، باعث می شود. مگر چه دستاوردی را می توان انتظار داشت؟ تا کی اعتصاب غذائی بدون نتیجه؟ چه تعداد اعتصابات پردامنه و باشکوه به کجراه کشانده شده و مدفون شدند؟ انقلاب پرولتری فقط یک شورش زحمتکشان نیست، بلکه بس بزرگتر از آن است. انقلاب پرولتری قیام توده ها است که تغییر جامعه را هدف قرار می دهد. قیامی که حتماً باید سازماندهی شده باشد.

از نگاه نظامی، مبرهن است که هیچ شورش و هیچ جنگ داخلی به پیروزی نمی رسد مگر آن که یک قدرت نظامی سازمانیافته در رویارویی با عساکر زرخیز بورژوازی قرار گیرد. ولی از دیدگاه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، پرداختن به مسأله به همان اندازه ضروری است. از استثمار نمی توان وارسست، مگر آن که به وارسستن از آن اقدام نمود و نه هم به سرکوب دولت می توان به صورت تصادفی خاتمه داد. همه اینها هم باید سازماندهی شوند؛ به این معنی که جمع بزرگی از مردم به ضرورت انجام تغییرات معتقد شوند و آنها با کسب آنچنان آگاهی سازمانی را اساس گذارند که در آن جوقه جوقه مردمانی که منفعت شان در از پا درآوردن نظام حاکم است، گرد آیند. یعنی: استثمارشدگان. برای برآورده شدن این مأمول، باید طبقه زحمتکش خود برای دفاع از حق خود به حرکت افتد. دیگر نباید به موجودیت طبقاتی خود به عنوان «طبقه ای در خود» اکتفا کند، بلکه بایست به «طبقه ای برای دفاع از منافعش» مبدل گردد.

دو) طبقه «به ذات خود» و طبقه «برای منافع خودی»:

طبقه «به ذات خود» طبقه پرولتاریا است (آنهايي که به جز نیروی کار خود چیز دیگری ندارند). این طبقه به صورت عینی وجود دارد، ولو که کارگران از تعلق به این طبقه آگاهی نداشته باشند. کارگران، به عنوان کارگر براساس جایی که در روابط تولید احراز می کنند؛ ولو به موقف خود آگاه باشند یا نه، وجود دارند: همه با هم طبقه ای «به ذات خود» را می سازند. طبقه «برای منافع خودی» طبقه ایست که برای منافع خود آگاهانه عمل می نماید. در اینصورت کارگران دیگر مجموع عددی افراد و یا صنف های پیشه وری متفرق و پراکنده نیستند. آنها به سوی اهداف مشترک در حرکت اند، اهداف انقلابی. امروز، طبقه کارگر به عنوان طبقه ای «به ذات خود» وجود دارد، نه طبقه «برای منافع خودی».

حزب عنصر اساسی طبقه «برای منافع خودی» است:

طبقه کارگر به عنوان طبقه «برای منافع خودی» زمانی وجود داشته می تواند که از طریق تار و پود نسجی از سازمان هایی که مدافع منافع آن اند، چوکات بندی شده باشد: در قدم اول سندیکاها ولی از مؤسسات امداد، حلقات جوانان، حلقات مبارزه برای آزادی کارگران و کارمندان، کمیته های گذر، گروه های فرهنگی و غیره هم می توان نام برد...

با آنها ، ضروری ترین و کلیدی ترین سازمان، همانا حزب کمونیست است.

حزب، تشکل آگاه ترین و فعال ترین بخش پرولتاریا و همچنان عناصری که شامل پرولتاریا نمی شوند، ولی برای دفاع از منافع آنها مبارزه می کنند، می باشد. از طریق مباحثه و تبادل منظم نقطه نظرها، این «پیشقراول» مبارزان، نظرات و عملکردهای خود را در یک فعالیت جمعی در خدمت منافع تاریخی پرولتاریا، با هم انطباق می بخشد.

درست همین حزب است که برنامه دگرگونی اجتماعی را تدارک دیده و در خود حمل می کند. این حزب رسیدن به کمونیسم را هدف نهائی قرار می دهد. به همین دلیل است که به آن «حزب کمونیست» اطلاق می شود.

درست همین حزب است که با دقیق شدن بر تجربیات مبارزات و انقلابات گذشته ، دروسی را برای امروز بیرون می کشد. همین حزب است که مسیر روند انقلاب را تعیین می کند؛ زیرا باز هم تکراری می کنیم که : همانگونه که انقلاب خود به خود بوقوع نمی پیوندد، به همان اندازه سرمایه داری به صورت وقفه ئی، شرایط راه افتادن آن را مساعد می سازد. به وقفه ها، تشدید تضادهای جامعه سرمایه داری و ضرورت بورژوازی برای هر روز بیشتر از خود بیگانه ساختن طبقه کارگر... تمام این ها در بسا کشورها، شرایط بن بست را به وجود آورده و بحران عمومی را به سویه جهانی دامن می زند: عوامل متذکره موقعیت هائی را خلق می نماید که می توان به آن شرایط پیش از انقلاب نام نهاد. شرایط متذکره می تواند به پختگی رسیده و به یک انقلاب پرولتری بینجامد. مگر باید برای آنچنان موقعیت پیش از انقلاب آمادگی داشت و باید اولتر از همه یک حزب واقعاً کمونیست وجود داشته باشد.

آگاهی به دست نمی آید، مگر در جریان مبارزات!

پس چه باید کرد؟ ما چه نقشی داریم؟ این مکتب به چه دردی می خورد؟ آیا باید دست به عملی زد؟ از آنجائی که تضادها شدت می یابند، آیا ساده تر نخواهد بود که منتظر شویم تا تضادها به نقطه انفجار خود رسیده و سرمایه داری خود به خود از هم بپاشد؟ ظهور سیاسی طبقه کارگر و تشکل آن به عنوان یک طبقه خود آگاه یعنی طبقه ای «برای خود» مگر خود به خودی نیست؟ همزمان با درگیری آن با بورژوازی؟ مگر تشکیل حزب به صورت طبیعی در جریان به پختگی رسیدن شرایط انقلابی ممکن نمی گردد؟ می توان انتظار داشت که در تداوم مبارزات بیش از پیش وسیع و دشوار شونده، شعور سیاسی طبقه کارگر تدریجاً تا آن حدی رشد نماید که ضرورت انقلاب و مبارزه برای کمونیسم خود به خود در دستور روز قرار گیرد؟

متأسفانه، همه چیز به این سادگی نیست. هرگاه تحرکی در میان نباشد، مبارزه کارگران در روابط استثمار محبوس می ماند. «همواره کارفرمایان و کارگران وجود داشته اند»، افاده ایست که همواره به گوش می رسد، حتی در اوج قاطع ترین اعتصابات. مبارزه کارگری می تواند خود به خود سیاسی شود، ولی در آن صورت به چیزی تنزیل خواهد نمود که در تاریخ به «تربییونیونیسم» (مبارزه سیاسی برای رفورم ها در داخل نظام بورژوازی) مسمی بوده است؛ نوعی سندیکالیسم سیاسی. تربییونیونیسم مبارزه سیاسی برای رفورم ها است که شرایط مادی طبقه کارگر را در داخل چوکات بورژوازی بهبود می بخشد. این مبارزه سیاسی آنی برای بهبود شرایط زندگی استثمار شندگان در داخل چوکات نظام سرمایه داری به تشکل احزاب رفورمیست می انجامد.

از این گونه احزاب ، یک قشر بوروکرات بیرون می آید که به کارمندان سیاسی بورژوازی می پیوندد ؛ و این در عین حالی که وانمود می نماید که گویا برای منافع کارگران بذل مساعی می نماید. (نمونه های آن: حزب کارگر انگلستان ، حزب کمونیست فرانسه و... مترجم)

به عنوان واکنش در برابر طبقه کارگر، عملکرد چنین احزاب به آن نقطه ای می رسد که به مبارزه به ضد اعتصابات که جامعه را مورد سوال قرار می دهند، برمی خیزند. آنها محدود ساختن هر حرکت کارگری را درمراعات از قوانین سرمایه داری، هدف قرار می دهند. آنها شعور (سیاسی و طبقاتی) کارگران را مغشوش می سازند. آگاهی طبقاتی خود به خود در جریان درگیری های کارگر- کارفرما به دست نمی آید!

آگاهی سیاسی از بیرون روابط کارگر - کارفرما فرا می رسد:

از نگاه تاریخی، این آگاهی اولاً محصول تفکر روشنفکران خارج از طبقه کارگر بوده است (مارکس یک بورژوا بود). و در جمع آنها بود که تئوری انتقاد از سرمایه داری و فلسفه انقلابی شکل گرفت. درمیان آنها بود که طرح سوسیالیسم تکامل یافت.

امروز، حتمی نیست که روشنائی از بیرون بر پرولتاریا بنابد، مگر تکرار می نمایم که شعور سیاسی خارج از رابطه موجود میان کارگر و کارفرما به دست می آید. برای به پیش راندن کشتی بر امواج اوقیانوس، باید معلومات راجع به اوضاع جوی در دست داشت. و برای به دست آوردن آن معلومات، یک عکس دقیق که توسط قمر مصنوعی برداشته شده باشد، بهتر خواهد بود. در عملکرد اجتماعی هم چنین است. باید بر مسائل با تعمق بیندیشیم. ما به درک تسلسل شیوه های تولید، به تجزیه و تحلیل اساسات اقتصادی جامعه، به تجزیه و تحلیل شرایط تمام طبقات و روابط میان آنها، و هم به درک خطوط کلی طرح سوسیالیستی نیازمندیم.

سه) تئوری عمومی انقلاب مارکسیسم - لنینیسم است:

آگاهی با تلفیق نظر با عمل به دست می آید. ما همه از خود تجربه نظر و عمل داریم، چه آن تجربیات خوب چه بد و چه درست و یا نادرست باشند. چگونه تعجب می توان کرد که در یک جامعه ای که یک طبقه بر آن حاکم است، این طبقه با تمام امکانات دست داشته (مکتب، تلویزیون، مطبوعات، فرهنگ و...) طرز فکر، جهان بینی یک جانبه و ایدئولوژی خود: ایدئولوژی بورژوا را بر مردم تحمیل نماید؟ مکتب ما فقط یک مکتب آموزش و فراگیری نیست. ما می خواهیم که مکتب ما یک مکتب مبارزه باشد: مبارزه برای دستیابی به تئوری پرولتری، به ضد افکار بورژوازی. نقش مکتب، سمندھی مستقیم پراتیک ما نیست. سمندھی پراتیک، در جمله دیگر چیزها، نقش سازمان است. وظیفه مشخص مدرسه سازمانی، فراهم نمودن مبانی تئوری مارکسیسم - لنینیسم می باشد که به ما اجازه خواهد داد تا از یک طرف، عمل خود را سمت دهیم، و از طرف دیگر، علیه افکار نادرست به مبارزه برخیزیم. مکتب «شناخت برای دگرگونی» معنی می دهد. مارکسیسم - لنینیسم تئوری عمومی انقلاب است. مارکسیسم - لنینیسم یک تئوری به اتمام رسیده و بسته نیست... به عکس، یک تئوری باز و زنده است که هریک می تواند چیزی به آن بیفزاید و با تجربیات و اندیشه خود آن را غنا بخشد. مارکسیسم - لنینیسم اولتر از همه، تئوری عمل است. آنچه آموخته شده، باید در عمل مفید واقع شود. این شناختی را که این مکتب میسر می سازد، ما مطمئنیم که شما آن را غنا بخشیده و به نوبه خود پخش می نمائید.

مسأله سازمان:

مسلم است که مطرح شدن مدرسه سازمانی بر اراده ما جهت ایجاد یک سازمان پرولتری استوار بوده است. تغییر طبقه «برای منافع خودی»، در عین حال و در قدم اول، از ساختن یک حزب آغاز می شود. مدرسه سازمانی وسیله

ای است برای دستیابی به اساسات تئوریک برای سهمگیری کامل در زندگی سازمانی. جامعه ای که ما خواهان اعمار آن هستیم، جامعه ای نیست که کارگران مسلکی در یک سو و آمران در سوی دیگر قرار داشته باشند.

ضمیمه شماره یک

روابط مردان و زنان (اولین شکل تقسیم کار)

تقسیم وظایف میان مردان و زنان اولین شکل تقسیم کار است (تقسیم طبیعی کار). این تقسیم وظایف ممکن با پیدایش اولین شکل زندگی اجتماعی انسجام یافته مصادف باشد، یعنی مصادف با اجتماع بدوی. زنان به دلیل باردار شدن متواتر و در نتیجه محدودیت تحرک، موظف به کارهایی بودند که ما امروز به آن «کار خانه» اطلاق می نمائیم، از قبیل: تربیه کودکان، پخت و پز، دوخت لباس و غیره. مرد موظف به تدارک و تکافوی قوت و لایموت بود.

تا زمانی که قوت و لایموت از طریق شکار و چیدن میوه جات تأمین می شد و تا زمانی که تولید اجتماعی متنوع نشده و مبادله به میان نیامده بود، هسته خانواده شکل حاکم اجتماع بوده و زن در آن قدرتمند بود. خانواده ساختار بسیار وسیع داشت و در «جمع» که در آن جفت زن و شوهر استقرار نداشت، شجره خانواده را سلسله زنان تعیین می کرد: اطفال در «جمع» مربوط به مادرشان باقی می ماندند که آن نظام، «نظام مادرسالاری» بود.

اما در مرحله معینی از تکامل جامعه، پیشرفت های تکنیکی، تقسیم مغلق کار در بیرون از خانواده را به ار آورد و نقش اجتماعی مردان، زمانی که مسئولیت گله داری و رمه داری را عهده دار شدند و یا ابزاری از آهن ساخته و به تبادل تولیدات پرداختند، بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. مالکیت خصوصی این وسایل تولید تدریجاً به نیروی تعیین کننده مبدل می گشت: «کارهای زن در داخل خانه در مقایسه با کارهای تولیدی مرد، دیگر به حساب نمی آمد». فلذا میراث پدر به «جمع» خود وی برمی گشت و بدین ترتیب به فرزندان که در «جمع» مادری باقی می ماندند، نمی رسید. بدینوسیله سلسله عنعنه ئی وراثت به نفع پدر قطع گردید و این مسأله گذار به پدرسالاری را مشخص کرد: «بر انداختن حق مادری بزرگترین شکست تاریخی جنس مؤنث است».

با به میان آمدن پدرسالاری، زوج به مفهوم زن و شوهر استقرار یافت که در آن، زن به ملکیت مرد مبدل شده و بدین ترتیب، این خانواده جانشین خانواده سابق که دارای پیوندهای سست بود، شد. «زن مطیع و ذلیل ساخته شده به موقف برده خواهشات نفسانی مرد و وسیله عادی تولید نسل سقوط کرد».

روابط در بین خانواده:

در داخل خانواده، زن چندین نوع ستم را متحمل می شود:

- ستم اقتصادی: او تولید نسل و بقای خانواده را مستقیماً متحمل شده و موظف به رسیدگی به امورخانه من جمله فرزندان می باشد. در مجموع، کار «اجتماعی» شوهر، وی را قادر می سازد که وسایل لازم برای فعالیت هایش در داخل خانواده را خریداری نماید: تکه باب، ظروف و اسباب، خوراکه باب و غیره... که وی آن را به تولیدات قابل استهلاك مبدل می سازد.

- ستم سیاسی: هر گونه قدرت تصمیم گیری در عرصه زندگی خصوصی (روابط جنسی، نفوذ و حاکمیت بالای اطفال، دخل و خرچ) و یا امور اجتماعی، از دست زن خارج ساخته شد.

- ستم ایدئولوژیک: روابط متذکره به وسیله ایدئولوژی اطاعت و ارادت تحکیم یافت. پیوند با دین و مذهب، اکثراً آن را تقویت نموده تاتنوریزه کردن فرو دستی و مادونی زن پیش می رود. علاوه بر آن، زن موظف است تا آنهمه را به اطفال خود انتقال دهد. یقیناً که تفاوت های بزرگی از یک فرد تا فرد دیگر، و از یک زوج تا زوج دیگر وجود دارد، اما ما همه، چه مردان و چه زنان، از این نوع روابط اجتماعی که می توان آنها را «شیوه تولید خانگی» نامید، متأثر هستیم.

ستم بر زنان در خدمت شیوه تولیدی حاکم:

این شیوه «نیمه» تولید، با انواع و اقسام مختلف به وسیله تکامل اجتماعی تداوم می یابد. در هر دوره تاریخی، شیوه تولیدی حاکم، خانواده را تعدیل نموده آن را دو باره شکل داده و جزء نظام حاکم خود ساخته است. بدینصورت، به خصوص فنودالیسم، خانواده های بزرگ داشت که متشکل از چندین جفت زن و شوهر بوده و در زیر نفوذ سابقه دارترین آنها به سر می بردند. مزرعه کوچک فردی به میان آمده بعد از ۱۷۸۹ (سال انقلاب کبیر فرانسه - مترجم)، آن خانواده بزرگ فنودالی را به خانواده های کوچکتر، متشکل از جفت زن و شوهر، تجزیه کرد. ولی تاجائی که امروز به سرمایه داری مربوط می شود، سرمایه داری خانواده را به جفت «زن و شوهر» همراه با اطفال صغیر تقلیل داده است. ناگفته نماند که این پروسه ادامه دارد: ما در حال حاضر شاهد گسست و خرد و ریز شدن خانواده هستیم (افزایش میزان طلاق، خانواده های بیش از پیش متشکل از فرزندان مختلف مشروع و نامشروع، زاده چند پدر (اندر) و مادر (اندر)؛ و همچنان توسعه سریع زندگی «مجردی» زنان و مردان) { آنچه در داخل قوس درمورد ترکیب خانواده آورده شده است، تعبیر دقیق افاده متن فرانسوی است که فقط مربوط به جامعه غربی امروزی شود و من با شناخت از این جوامع و فهم موضوع آن را توضیح نمودم - مترجم }.

در نظام سرمایه داری، علاوه بر پخش ارزش های اساسی آن (اندیویدوالیسم یا فردگرایی، اطاعت خانواده های کارگران از مقامات، ذهنیت سود جوئی خانواده های بورژوا)، موجودیت خانواده یک منفعت اقتصادی هم دارد: خانواده بورژوا تراکم سرمایه از طریق استثمار غیرمستقیم زنانی را که در خانه باقی می مانند، مساعد می سازد. زنان مذکور، با رایگان انجام دادن کار خانه، در واقع با مصرف اندک، نیروی کار مردان را دوباره تولید می نمایند؛ چیزی که در غیر آن، بایست توسط انواع و اقسام خدمات اجتماعی (کودکستانها، کانتین ها، مراکز شستن البسه، مراکز پاک کاری وغیره) انجام می شد.

با وجود این، حتی زمانی که زنان در بیرون از منزل کار نموده معاش خور باشند، باز هم به این معنی نیست که از کار خانه نجات یافته اند. نبود تجهیزات عامه، تقسیم وظایف به اساس جنس (مرد و زن - مترجم) که پایه خود را در ایدئولوژی حاکم دارد... زنان را به انجام دو روز کار در عین روز و ادار می سازد، بدین معنی که: در منزل توسط مردان خانواده زیرستم قرار دارند؛ در کار بیرون از منزل، کارفرمایان بر آنها ستم روا می دارند و در نتیجه دو نوع استثمار را از جانب سرمایه داری متحمل می شوند: در کار بیرون و در داخل منزل.

رهانی چسان ممکن است؟

پس ستم پدرسالاری صرفاً بقایای به جا مانده از گذشته نیست، بلکه یک شیوه استثمار و ستم کاملاً زنده و تأمین شده است. این شیوه استثمار و ستم به خودی خود ناپدید نمی گردد. برای نابودی آن، مبارزه سازمان یافته ای با یک طرح تغییر آگاهانه، چه در رابطه با مناسبات در بین اجتماع و چه در روابط میان مردان و زنان، را باید به راه

انداخت. آنچنان مبارزه باید توسط زنان طبقه کارگر و خلق به پیش برده شود، زیرا آنها اند که نفع بیشتر در منقلب کردن روابط شخصی میان زن و شوهر دارند.

آنچنان یک مبارزه دستاوردی نخواهد داشت، مگر این که شیوه تولید سرمایه داری که ستم بر زنان را باز تولید کرده و تداوم می بخشد، از پا درآورده شود. به عکس، مبارزه علیه سرمایه داری نمی تواند بدون سهمگیری زنان خلق... به پیش برده شود. نمی توان به مصاف سرمایه داری با نصف قوا رفت.

رهائی زنان بدون سوسیالیسم ممکن نیست!

سوسیالیسم بدون رهائی زنان ممکن نیست!

پایان درس اول

از شماره سوم عقاب ارگان تئوریک سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) جوزا/ جون
۲۰۱۲/۱۳۹۱